



کتابخانه



نوشته: رضا دانشور

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَتَلَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْبِرِّ
حِصْنَةُ ارشاد

ابوذر

تک گونی بلند در باز سازی یاد ...

نوشته - رضا دانشور

سازمان انتشارات حُصْنَةُ ارشاد

تاریکی ، پردہ •

نور موضعی

موضع : ابوزرد در بلندی •

ابوزرد : فرود ، به آرامی • جلو : رود روی تماشاگران

پشت می کند • در عمق صحنه گم می شود •

پردہ

قاری • تاریکی

ابوذر : مشعلدار • مشتاق ، متجسس ، مصمم ، مجذوب •

گوش فرا می دهد •

هیاهو • قاری • قاری • هیاهو غلبه می کند • هیاهوی

بزرگ • ضربه هایی که به دروازه ای استوار می کوبند • صدای جماعتی

خشمگین که پشت دروازه منتظرند واز آن میان ، کلمات ندایی :

" یارائد ، یامولای ، یاالله • یاری ، یامولای ، یارائد " ،

جسته گریخته •

ابوذر : دستخوش هیچانی سخت به اطراف خیز برمی دارد —

ازهرسو و با صدایی گره خورده و منفجر شونده :

" یارائد . . . یامولای . . . یاالله . . . "

" یارائد . . . یامولای . . . یاالله . . . "

سکوت

" یابنی آدم ، خذوا زینتکم عند کل مسجد " !

یابنی آدم . . . خذوا . . .

خذ !

مکث

اذ السماء انشقت .

اذ ایوم المععود . . . الی یوم المععود . . .

تاریکی . آہنگ

نور موضعی

موضع : ابوذر

ابوذر : وداع

سسکوت • روشنایی

صحنه : سیاه با خورشیدی فلزی و سوخته ،

خورشید رنده ۱ وریسمانی ، سفید ،

آویخته ، از آسمان :

" برو ای تو ! ای زن ! همچنان دور باش !
آسمان هرگز عجز ابوذر را ندیده است ،
برتو این نکبت را حرام می‌کنم که گواه مرگ تنهای من باشی ،
برو ای ام‌ذر ! همسفر راه سخت حیاتم !
خشنود باش و بخشنودیت ادامه بسده !
مرا از مردمان زمانه طلب یاری نیست ،
بها نه رفتن تو بود ، برو !
شهریان و میرندگان را از مرگ میرنده ای دیگر ، این ابوذر ،
این دوست ، این بنده ی خدا ،
بی‌گامان " !

" دشمنانم رابه شادی بیهوده ای مهمان کن !
بگو ! انبان تهی انتظارشان را ، از ترک بند
مادیان سرگردان سالهای عمر ستعباده شان ،
بردارند و همآخور ستوران خوشخوار خویش گردند
وسامش را نوشخواری بگذارند " .

مکث

" اکنون او را می بینم ، درد ریای مگیلان چون
نقطه ای که مردم کمرنگ تر می شود ، دور
می گردد و محو می شود ، نگاه نگرانش را بر خویش
حسن می کنم .

بمسوی شهر می شتابد تا بر مرگ

ابوذر ، یارانی چند فراهم آرد .

خارهارا

بخون شتابان خویش آذین می بندد و

پاره های پوشیش کهنش بر خرزهره ها باد

می خورد " .

" آه ! این یادگارگذرنده ای است که اینگونه

مقصودی بی سرانجام راشتاب می کند " .

مکت

" ای مرگ ، برای دیدارباتو ، ابوذر را به هیچ

مانجی نیاز نیست .

دست مهربانست

را بمن بده " !

" دشمنان من اگر مراد چهره‌ی يك ، يك ،
گرسنگان ، تاهمه‌ی زمانها باز شناسند ،
زودتر مرده اند " . . .

مکت

" . . . واگر نیز باز شناسند " !

مکت

" هرگز اورا ، زخم را ، فرصت نکرده ام که بدرستی

بازبینم .

يك بار رائد گفته بود :

" ابوذر ،

بنده خدا ، باام ذر بنده خدا "

و دیگر هیچ گفته بود " .

" دیگر نمی بینمش • اکنون در خانه ی خویش
تنهایم ، بیابان ، این خانه ی بی دیوار !
آنچنان که شایسته ی بنی آدم است " •

مکت • منقلب !

" بد رود یا ام ذره •
بد رود ای تنهای زینب
دنیای من ، وای تنهای نیاز من •
تنها باز خواهی گشت و کالبد سرد و خشنود

مرا باز خواهی یافت ."

برآشفته :

" بهبوده بدنبال یاران قدیم راند مگرد ،
آنان ، دوستاقبانات زندان خویشند ."

آهسته :

" بدوزخ زندگی خلق هیمه می‌افزایند ،
همپالگی جوړند ."

فریاد :

" نشان آنان را در عمارت بزرگ کوفه
بگیر ، و در چراگاههای کاخ سبز دمشق ، و
در روسپخانه های ناکام نیمه شب "

آهسته

" آنان را در دوزخ خویش مرده خواهی یافت ،
چون ماری هفت هزار ساله که برگنجینه ای ،
از او تنها پوستی به نشانه مانده باشد "

مکت

" بی نشانه نیستی ای من ...! "

مکث

" یکبار راند گفته بود :

" تنها زندگی می کند ،

تنها می میرد ،

وتنها برانگیخته می شود " .

آهسته

" تنها زندگی می کند ، تنها می میرد ، و

تنها برانگیخته می شود " .

تاریکی • نور موضعی

موضع : ابوذر :

" تنهایی را زهوست ، راز شکست تو " •

مکت

" ابوذر " !

مکت

" راز پیروزی تو " !

آرام ، آرام ، پس ، پس ، در تاریکی فرو می رود .

تاریکی . آهنگ

نور موضعی

موضع : پسای تا - برستون زین راطی می کند .

خورشید رنده . ابوزر

سکوت . روشنائی

سیاهپوشان، بی چهرگان : بازنجیرهایشان برکمر، استسوار *

کرنشکنان * گرداگرد ستون،

ستون زرین *

نیایشگر، برستون * ستون زرین *

دراوج نیایششان * زانو زده *

سرفرود آورده * گرداگرد ستون،

ستون زرین *

و ابوذرا:

" دشنام بر شما، دشنام گمراهان! ضربه هایتان

بنیادهای لرزانتان را بیشتر می لرزاند، ای

سنگواره پرستان!"!

مکتب

" شمارا بعد ازی سخت نوید می دهم، شمارا به
گردیدن کوهها و پراختش شدن دریاها
نوید می دهم " .

سکوت

سیاهپوشان : گنج • درهم • درگوشه‌ای • منجیر

وبعد ابوذر :

" دشنام بر شما " ↓

بایورش

ابوذر : در محاصره

در سکوت • شکنجه • به تمثيل : سياهپوشان ،
زنجيرهايشان ، هماهنگ ، همصدا ، به تهديد •

ابوذر : صف شکن ، اسير •

سياهپوشان ! مسلط •

ابوذر : اسير ، در زنجير ، قربانی ، اسير ، در طواف ناگزير •

مجروح ، ابوذر ، نه ! کالهدی ، نعش ، به اسارت

شانه های ستم ، به اضطرار ، در طواف •

نماد يك قربانی • قربانی همیشه •

تاریکی • نور موضعی

موضع : چهره قربانی •

قربانی : ابودرهمیشه •

سکوت • شکنجه

سقوط

ابوذر : در تلاش ، برای خیزشی دیگر ، برپا •

همچنان ، در اسارت

سکوت

اسارت • شکنجه • ضربه

تاریکی • نور موضعی

موضع : چهره ابوذر •

هربار ، ضربه ی قدرت ها ، سه قدرت ،

قدرت !

ابوذر : شکنجه شده •

بی صورتان ، سیاهپوشان : در تلاش پیروزی کامل ، مسلط ، شکنجه گر ،

ابوذر : نه ! کالبدی ، نعش ، به زانو ، پای ستون ،

ستون زرین ، بسجده ، به اضطرار •

سیاهپوشان : پیروزی کامل !

تاریکی

نور موضعی

موضع : کالبدی ، نحشی ، نه ! ابوذر ، درتلاش ، سخت کوشی ،
سخت جانی ، به زانو ، به قامت ، نفی ! پشت به ستون ،
ستون زرین •

سقوط ، پشت به ستون ، ستون زرین

روشنائی

ابوذر : پیروزی کامل •

سیاهپوشان : سلاح تاریخی ، شکنجه تاریخی ، شکنجه همیشه ،

سنگسار ! سکوت ، سکون درتهاجم

تاریکی • نور موضعی

موضع : چهره های دژخیم ، سنگ درکف ، سنگ چهره • بی چهره

نور موضعی

موضع : سر تا پای ستون زرین ، خورشید زرین رسد .

تاریکی . آهنگ

سکوت • روشنایی :

" بیاد می آوری ؟ تنها بودی و آنان بسیار ؟

تو مظاهرشان را دشنام می دادی و آنان ترا •

از نفس گرم راند ، گرم بودی ، آتشی سهمگین

در تو برافروخته بود " •

مکث

" يك تنه ، تنها ، تنها ، تنهایی " !

مکث

" چیزی که تو برنگزیده بودی ... "

مکث

" ... و اگر هم برنگزیده بودی این نبود ، هان ابوزر !
خدای راند گفته بود که : " انسان را در رنج آفریدیم "

گفته بود ، گفته بود ! "

متحیر :

" ... بله ، گفته بود " !

مکث

"... آری این نیز درست است !

و اکنون باشادمانگی ، باعوام ،

ای مرگ ، دست حماسه ای ابوزر را ، این

کمترین امکان اسان را ، در دستهای مبارکت بفشر" .

آهسته

" ابوزر ، بنده ناچیز خدا " .

خشکی

" و مگر تو نکوشیده بودی تا بر رنج بتازی ؟

مگر جنگیده بودی تا رنج را از زندگی آدمیان

برداری ؟

رائد که نگفته بسود . . .

آه ، دوست من ، دوست بزرگ من ،

من از این داستان چه ها گرفته ام ؟ . . . "

مکس

" . . . و رنج هم برده ام ، رنجی که شادمانه به استقبالش

شتافته ام .

آری این درست است !

واکنون

نیز می میرم

خفتنی بزرگ ، در رنج بزرگ خاک ! " .

" از چاه فروتنی‌ات درآی و ببین چه بوده ای ؟ و
نیز از اسب سرکشی‌ات فرود آی و رائد را فریاد آر ! "

به اندیشه !

" در خویش ، این هردو را داشته ام ، بهشت را و دوزخ را "

با وحشت :

" اعتراف کن ابوذر ، اعتراف کن ای صفت نشین پیر... " !

به تصدیق

"آری... آری ، خدای رائد را از آن روی بندگی
کرده ام که در توحید او ، همه واحد تجلی داشتند ، و
خدای رائد انعکاس همه بود ، در انعکاس پرشکوه ،
آگاه ، و مقتدر .

ومن هنگامی که بردرگاه

سیاه چا در وصله خورده ام نشسته بودم و به
برهوت بی انتها و گسترده ای نگاه می کردم که
سراسر افق را پوشانده بود و هیچ معنایی
نمی داد ، حقیقت اورالمس کردم "

متعجب :

" شگفت ، در تنهاترین لحظه حیاتم اورالمس کردم ، و یک بار
دیگر در غزه ای ، شاه به شاه راند ، در حضور خالصترین
جمع هم .

آه پریشانی ! گوئی هزار سال انتظار کشیده بودم ،
انتظار زمزمه ای آرام که به نجوا در گوشم جاری شود .
هان ابوذر ! این آسمان هیچ را احاطه نکرده
است ، اراده ای نیرومند آن را اداره می کند و
می داند که از ذره های بی شماری گرد آمده .
اراده ی ذره ها ، تو ! یک ذره !
همین است ! همین !

" ابوذر ، آسمان ترا حاطه کرده است
بیاد می آوری " ؟

تاریکی • آهنگ

نور موضعی

موضع : خورشید رنڈہ • ایس • ابوذر

سکوت • روشنائی

ناگهان

" ہاں برادرم ایس ، برای اشتیاق بی سامان
برادرت چه رہ آوردی داری ؟ اورادیدہ ای ؟
خود بچشم خویش ؟ آہ ... آری ،
نگفت کہ بردگان این را باور نمی کنند " ؟

بسر فروخته :

" يك اسير چگونه باور کند که آسمان فقط او را

نشانه کرده است ؟

اورا احاطه کرده است ؟

باردیگر برادریم ، حکایت کن که او چگونه گفت ؟ "

" این بدکارانند که از اعتبار آدمی می گاهند " !

ابوذر تنهها :

" مرا ببخش دوست بزرگ من • رائد بی ثمر می کوشید

که آنان را اندرز دهد و از عذابسی دور دست
بترساند " !

اندوه • طغیان • فروخوردگی • تاسف :
" و تو ! ابوذر ! بیهوده در شام ، شبستانها را باز هر صدایت
مسموم نکردی که :

فرو ریزید ای سقف های بلند " ،
و محبت نگفتی :

بگیر !

بجای : بده ، ای دزد " !

تمام شدن :

" اکنون بگیر ای تنهایی ، ای تبعید ، ای مرگ ،
استخوانهای آتش گرفته ابوذر را ، که همه چیز دیر است
و شرمگین " .

ابوذر گردن افراخته :

" شرم ؟ نه ! خورشید باشد که شرم
کند ، و آسمان باشد که شرم کند ، و زمین باشد
که در آرزوم خویش بعیرد ، اما این ابوذر است ،

که هنوز هیچ جنبند • ای موجی نشناخته است
تا بر گونه اش لرزشی از رنگ پریدگی شرم
ببیدد • یا بر پیشانیش •
که افق های دور را ماند •

مکتب

"بیباد می آوری" ؟

تاریکی • آهنگ

نور موضعی

موضع : خورشید ریزه

سکوت • روشنایی :

" به لاک پشت درخوبش فرو رفته ای می اندیشیدی
که به آرامی ، در متن بادیه حرکت می کرد ، گویی حرکتش
رانه فرجامی بود و نه آغازی ، آنگاه تو از دهانه ی
سیاه چادر پاره ات برخاستی و سینه ات را
از هوایی دیگرخواستی انباشتن ، از هوایی تازه
که مفهومی تازه در برداشته باشد " .

" وقتی مسافراز راه رسیده ای سخن از راند راند ،

توبا کلمه ای تازه رو برو شدی و این کلمه در عمق

لحظه های حیاتت مفاهیم مختلف بخویش گرفت " :

" الله " . " الله " !

پژواک

تحیر

" الله " . " الله " !

پژواک

تحیر

" باراند . راندنا " !

پسرواک

در شگفت

" ابوذر " ؟

بی برگشت • نافذ • جاری • مانع شکن

ابوذر: منتظر

" ابوذر — ر • ای جندب بن جناده " !

"ها؟ جندب، همان که عثمان یکبار جنیدب
خطابش کرد؟ و همان که رائد عداله نام نهادش؟
آه، وجود قدیمی ام را بازیافته ام، غریتی کنکاشگر،
که با پرسش تغذیه می کند و از هیچ پاسخی ارضا نمیشود.
وقتی رائد ماراترک کرد، بادها از همه سو رها شدند
و سست بنیانان را از هر سو باخوبش بردند،
یاران قدیم برگرد بادهای منصب و مقرری می چرخیدند
و میان بندگان خدا شکاف افتاد."

چرا؟

آئین رائد، آئین یک نسل نماد، حتی به یک

- نسل هم نیائید
- میان بندگان خدا شکاف افتاد
- چرا ای ابوذر؟

مکث

ابوذر : چنگ در ربه‌سماں
" خاموش باش ای جنیدب " !

جنیدب :

" نه ابوذر ! خاموشی یعنی مرگ ، و تا آفتاب

نیمسروز رادر رساند و مرگ بر رنذ • بپاشد • لحظاتی
باقیست • مرا لجام خاموشی بکار نیآید •
ابوزر پاسخ بده • تو خود سهمی از این شکست
بعد از پیروزی هستی " •

ابوزر: چنگ در ریسمان

" ای جنیدب ! آز آدمی " !

جنیدب :

"نه ابوذر، آرزو نه تمام تمنیات مشروع آدمی، فطرت
آدمی ابوذر"!

ابوذر: چنگ در ریسمان

"نه جنیدب، فطرت شیطانی"!

جنیدب:

"واین، ابوذر! در نهاد بنی آدم هست"!

ابوذر: چنگ در ريسمان :

نه ای یار دوست بزرگ ما • درمن نبود جنیدب ، در
علی هتم نبود جنیدب ، و در بسیاری دیگرهم نبود جنیدب،
آنها یسی که شکنجه خانه های بنی امیه را ، با فریاد های فرو
خورده ی خویش، رنج می دادند و محبس های بی کرانی
را که در سراسر جهان باقامتی منحوس بپایستاده اند "•••"

جنیدب :

" آنان ای ابوذر ، رهبانان بودند " !

ابوذر : چنگ در ریسمان

" فراموش کرده ای جنیدب ، فراموش کرده ای که رائد
گفت : " رهبانیت مذهب من جهاد است " ؟
از یاد برده ای جنیدب : ان الحیاة عقیده و جهاد ؟

جنیدب :

" اما ابوذر ، چرایم را پاسخ نیاوردی " !

ابوذر : چنگ در ريسمان

" خاموش باش ای جنیدب ، هیچ چیز دوام جاوید

نخواهد یافت " :

" برای مرگ می زایند و برای ویرانی آباد می کنند " .

مکتب

ابوذر :

" برای زندگی می میرند ، و برای آبادانی ویران می کنند " .

سکوت

روزه ی معتد حیوانی گرسنه

" چونان گرگی تنها ، بر سر جماعت فریاد زدم ،
بر سر سلطه ی مشنوم تقدس فریاد زدم ،
حتی بلال هم در غم خاموش خویش فرو رفته بود
ولب بسته بود ، و یادگار بانگ اذانش

برگلدسته های مدینه فسرده بود •
سیاست برهمنه چیز چیره شده بود ورنده انتظار
استخوانهای مرا می کشید " •
رائد گفته بود : یکی از باران من در بیابان می میرد " ،
آن منم ، اینک رنده ، اینک رازگسترده بادیه ،
اینک مرغی " !

ابوذر : بادستهای گشوده

تاریکی • آهنگ

نور موضعی

موضع : خورشید رسد • ابوذر • خورشید ریزد •

سکوت ، روشنایی

ابوذر : صحراء تشنگی ، جاماندگی ، تنهایی ، شن ، تبوک

تاریکی • آهنگ

نور موضعی

موضع : ابوذر * خورشید ریژه

سکوت * روشنایی

" بیاد می آوری ؟ آن سه روزی را که با بدنی زخمناک ، کنار
زمزم افتاده بودی و هستی ترا از یاد برده بود ؟
بیاد می آوری آن گمشدگی را بهنگام عزم تبوک ، وقتی
همه از تو امید بریده بودند و برخی ترا کژ اندیشیده بودند ،
خودتو، دست از جان شسته بودی " .

" دوزخ معلق خورشید بر تو آتش مهربخت و اهریمن
تشنگی درونت را پاره می کرد و تنو پاهایی که دیگر
جز اراده نبود ، همچنان بسوی مجاهدان ، بسوی
رائد ، بسوی کارزار ، خود را می کشاندی " ؟

مکسٹ

" اینهمه برای چه بود ؟ بخاطر خوشکامی دنیا داران ،
و بیاس حفظ سلامت باج ستانان " ؟

مکت

" برای همین بود که بریالان چوبین شتری مست ، از شام
تامدینه ، چونان اسیری جنگی مصیبت و سختی را بردبارانه
تحمل کردی ،

یارا شد ؟ "

مکت

" او ، تحمل آنهمه خواریها و دشواریها را از چه رو
ماوریت خویش دانسته بود ؟

فقط برای همین که به انبارکنندگان زروسیم مرده* عذاب دهد ؟ "

مکث

" اینهمه غذا نبود ، ابوذر؟ !
پاشاید برای اینکه جنید بن جناده از پوسته ی ابوذر راهب
بدرآید " ،

ابوذر: ریسمان گسل

" ویرمنابر سراسر معالک اسلامی ، برای مردمان همه زمانها و
مکانها فریاد برآورد که : هان ! خسران !
ای همه ی گروه ، هیچکس ستم رانید پرفته است ، مگر
خرقبيله و میخ طویله اش !

مکتب

" اینچنین گفتن و سرانجام ، برستم کثروندگان ، به تبعید
ریزه آمدن ، به خانه نشینی بیابان " .

مکتب

" از صفه مسجد تابایان ریزه راهی دراز نیست " .

تاریکی ، آهنگ

سکوت • روشنایی

"بیاد می آوری ابوذر، تو خسته بودی، روزها بر تو
گران می آمد، افق های شام بر قلبت سنگینی
می کرد، بجهد رفتی و از آشوب دریای قبرس
بسلامت جستی وزنده ماندی" •

مکث

" زنده ماندی تا در وطنت غریب بهیری

و در غربت سرکشی " •

مکث

" احساس می کردی دو چیز بر زمین سنگینی می کند " •

مکث

" اندوه تو و کاخ سبز معاویه " !

مکث

"بیادداری ، وقتی ترا به هیچ چیز نتوانست
بفریبد ، برسفره اش نشاند و چون طرفی
نیست ، ترا از خانه اش راند " ؟
برمنبر گفته بودی :

هیچ چیز مال نمایندگان خدا نیست ،

و همه چیز مال بندگان خداست .

و معاویه ،

نماینده خدای عزوجل ! برآشفته بود ، آنچنان

که دیگران ، و آنچنان که زخمهای ران تویسز

آشفته گیش را تسکینی نداد ، برشته‌تری چوبین

پالان ، تشنه و گرسنه ، بیابان فقر را

در نور دیدی ،

و نزدیکهای مدینه بود که بر سر تپه دوست

دیگر رائد زادیدی

و یهودا را "ا

تاریکی • آهنگ

سکوت • نور موضعی

موضع : چهره‌ی ابوذر ، درتهاجم
ابوذر : فریاد :

"مدینه را بشورشی بزرگ فرامی‌خوانم" ↓

آهنگ • تاریکی

نور موضعی

موضع : خورشید ریزه • ابوذر

سکوت • روشنایی

" آری ابوذر، من بودم ، می‌بایست کز روندگان
را باشمشیرهایمان محاکمه می‌کردیم و چون شمشیرهایمان
را از نیامشان برآوریم با حادثه ای خندستانی
درگیر شدیم • شمشیرهایمان چون کهوتران ماده
در نیامشان تخم گذارده بودند و آنچنان به مهربانسی

خوگر شده بودند که برگونه های دشمنان ، چون
پر پرندگان چین و ماچین ، نوازشگر می شدند .
آنگاه بود که تو ، ای جنید ب ، با استخوان پای
شتر ، بر آن یهودی مسند نشین یورش
بردی " .

تاریکی — آهنگ

نور موضعی

موضع : خورشید رنزه • ابوذر

سکوت • روشنائی

ابوذر : درباد • بالبخند ، لبخند خرسندی ، خرسندی
خرسندی پایان •

" اکنون هنگام در رسیده است • صدای زمزمه ی

شن رامی شلوم " •

مکث

آهنگ : در متن ، ضعیف

" خسته ام • بس است ابوذر • استراحت کن
جنید ب " •

مکت

" رائد رامی بینم ، اورامی بینم ، دستمالی خونین بمس
دارد و چشمانش نگران است " •

مکت

"ام ذر، می دانم تنها بازخواهی گشت و کسی بر تو
یار نخواهد شد • ای زن ! شوی یاغی خویش
راببخشای • هنگام طغیان برای تو— ای پسر جناده —
سرآمده است •"

مکت

"روشن بینی مرگ دست اندر کار هجوم خویش
است •"

مکت

" این ابوذر است — بنده خدا — این جنید پ
است پسر جناده " .

مکت

ابوذر : فریادی در ضعف نشسته :

" سرا . . . در چهره ی . . . يك . . . يك . . . گرسنگان . . .
و محرومان . . . باز . . . خواهید . . .
شناخت . . . " !

آهنگ : در اوج

ابوذر : سقوط ، نه ! سقوط کالبد ،

نور : تیره ای

سکوت

" از هم اکنون ، ظهر طولانی و داغی رامی بینم ، با آسمانی

کوتاه و سرخ ، و خورشیدی سوخته و کبود ، و خونی روان

برشن ، روان و سیال ، می بینم ، خون ابوذر

یکبار دیگر ، خواهد ریخت "

مکت

" جنیدب شتاب کن ، توخواهی مرد ، یا من

بدرود کن ، ابوذر را وانه " !

مکت

" ابوذر ... ایستاده بدرود کن "

صدا : زنجیر ، سلج ، نوحه ، و : حسین ، حسین

شهید ، شهید

ابوذر : درآستانه ، هماهنگ با صداها

در بندرود ، ایستاده

نور : موضعی ، سبز

ابوذر : برپا ، ایستاده در بندرود :

" سبز ، نه " !

مکتب

"مرگِ نشسته ، نه " !

مکت

"مرگِ درخود ، نه " !

مکت

"مرگ ہی رنگ ، نہ " !

مکت

"رنگ " !

مکت

"رنگ " !

فریاد ، آخرین

" به رنگ عاشقورا " !!!

اوج صداها و خون ،

بارشِ خون ،

تمام















